



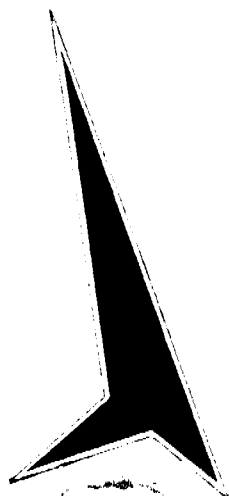
ترجمه: احمد توکلی

مجله تایم: ژوئن ۱۹۷۰

## نقدی بر یک کتاب مهم علمی

« بله ، با ، نه » آغاز میشود .

در سی سالگی گرفتار بیماری سل شدم . پس از آن ده سال زندگی ام بدون امید فردائی گذشت . یکباره همه برنامه های مهم ، روابط ، معیارها و ارزشهایی که بوسیله آنها زندگی خود را توصیف میکردم اهمیتشان را از دست دادند . اما بزودی دریافتم که باید همیشه با وجود خود آنچه را که هست سازگار باشم . آنچه باقیمانده بود همین بود . همین وجود عملی . روبرو شدن با امری که تجربه پرارزشی بود زیرا باین وسیله آموختم که با واقعیت زندگی مواجه شوم .»



رولومای (Rollo may) هنگامی این تجربه را بدست آورده که نیمی

از عمر طبیعی یک انسان میگذرد . او از این تجربه به یک عقیده کلی رسید که زندگی اش

را روشنی داد و مکتب روان درعانی را که شاید او بر حسته ترین و بلور قطع متمایز ترین  
 اعضا و سر یگائی آن باشد یگانگی بخشید. عقیده باینکه آگاهی از مرگ مخالف زندگی  
 بلکه اساس زندگی است. در آخرین اثر **May** بنام «عشق و اراده» بوضوح منعکس است  
 این کتاب که مؤسسه **Noton** آنرا منتشر کرده است ماهها ناشناخته بود تا اینکه  
 در ماه فوریه گذشته در میان پر فروش ترین کتابها جلب توجه کرد.

### انتخاب آزاد دهند - این شاهکار روی هم رفته فوق العاده است زیرا

اکنون **May** یک مرد نیرومند و شصت و یک ساله طرفدار نظریه ایست که میتواند  
 گفت در قلمرو حرفه و غیر متداول و خارج از آن حد ناشناخته است. او یک معالج  
 بر اساس مکتب اگزستانسیالیست است (**Existential Therapist**) عده ای  
 این شیوه عمل را که پیروان چندانی ندارد بعد از اینکه غیر علمی یا کم اهمیت است  
 نپذیرفته اند. در واقع نظریه ایست که رهروان عادی را به تلاش زیاد و امیدارد.  
 «عشق و اراده» حتی از دقیق ترین خواننده همان آمادگی فکری و عاطفی را که سه  
 دهه پیش نویسنده کتاب داشت طلب میکند.

### ارزشهای پیشین - افسانه ها و نهادهای اجتماعی که بوسیله آنها تمدن

بشری توجیه میشود و توصیف شدنی ها قابل وصف میگردند در همه جا مورد  
 حمله واقع شده و پایمال میشوند. **May** میگوید که با محوریت از انکاء به آن  
 ارزشها بشر امروز با انتخاب آزار دهنده ای مواجه است بشر مجبور است یا مفهوم  
 راه دوم زندگی را در خود جستجو کند یا مصمم شود که زندگی مفهومی ندارد.  
 و معمولاً راه دوم را با آمادگی بیشتر بر میگزیند.

### پناهگاه در خلاء - **May** می نویسد: ما بهم می گزاییم و میکوشیم تا

خود را متقاعد کنیم که آنچه احساس می کنیم عشق است. اما اراده نمی کنیم چون  
 میترسیم اگر چیزی یا شخصی را بر گزینیم فرصت دیگری را از دست بدهیم و پیش  
 از آن ناهطمئن هستیم که بتوانیم خود را در معرض این خطر بگذاریم به این ترتیب فرد  
 بچیزی پناه میبرد که **May** آنرا بی احساسی نامیده است و از آن تابی عاطفی را از  
 بی عاطفگی نیز تا خشونت گاهی بیش نیست.

اما همه آنها که این چنین بی علاقه شده اند به برداشتن آخرین گام کشیده  
 نمیشوند بعقیده **May** بی عاطفگی متضاد عشق است نه تنفر. همانطور که بی تفاوتی

متضاد اراده است نه بی ارادگی. عده‌ای در جستجوی پناهگاهی در خلا بر می‌آیند که دل‌تنگی هستی یعنی تسلیم زندگی شدن را تسکین می‌دهد آنها که جوای ساحل امنی هستند نمونه کسانی‌اند که **Co. Wright Mills** آنها را «ماشین باروح» و «ویلهم» «ماشین زنده» نامیده است و در واقع از زندگی بدر شده و توانایی هستی را از دست داده‌اند.

اماعده بسیاری احساس می‌کنند که مجبورند چشم بسته بر ضد تنها حریف سرسخت زندگی که هیچ‌گاه بازنده نمی‌شود تلاش کنند و در میان جانداران تنها بشر است که از حرکت خود بسوی مرگ آگاه است. پس در عقیده آراش بخش به وجود جهان برتر تر دید می‌کنند و در هدف این جهان نیز مرده می‌شوند و چهار سو سه‌ای نیز روند می‌گردند که هر دو جهان را انکار کنند. اینجا است که عده بسیاری آلام صعب روانی و خسارت‌های گزاف ناشی از آن را باید متحمل شوند. **May** می‌نویسد «در میان آنها که دنی دراز بایماران سروکار داشته‌اند محال است کسی دریافته باشد که تحمل درد روحی و روانی ناشی از عدم تعادل شخصیت سخت‌تر از درد جسمی است» البته راه‌هایی برای انکار ناپایداری درد آور عالم وجود که تا حدودی که از نظر اجتماعی و فرهنگی مجاز باشد وجود دارد که روابط جنسی یکی از آنهاست و **May** بخش بزرگی از کتابش را به بررسی «مذهب افراطی جدید **New puritanism**» اختصاص داده است که روابط عشقی را نادیده گرفته و بر عمل جنسی تأکید می‌کند.

وسواسی را که امروز نسبت به جنبه فیزیکی روابط جنسی وجود دارد ناشی از یک مبارزه پر تلاش با گذشت زمان و سپری شدن زندگی میدانده می‌نویسد: مرگ نشانه ناتوانی و محدودیت نهایی بشر است و عمل جنسی آسان‌ترین وسیله اثبات زنده بودن است که بکمک آن نشان می‌دهیم هنوز جوان، جذاب و نیرومند بوده و خلاصه نمرده‌ایم.

کسیکه در جنبه صرفاً مکانیکی رابطه جنسی شرکت کرده است میتواند دست‌کم بخود ثابت کند که تنها نیست و مانند یک تکنیسین در این عصر تکنولوژی مصر باشد که ماشین باو نیازمند است. او دست‌کم در آن لحظه میتواند بر «احساس گمنامی سخت و غیر قابل تحمل» خود پیروز شود. این پیروزی را

می‌تواند بدون درگیری و توسل به خشونت بدست آورد. اما آنگاه که این تدابیر سرانجام باشکست مواجه میشوند آنها که بفکر استقلال فردی خود هستند با انتخاب ناگوارتری روبرو میشوند دست آخر که به بی‌ارزشی خود معتقد میشوند بایستی بر علیه این خود کم‌بینی طغیان کنند. May می‌نویسد: «تحمل درد و رنج دست کم بآنها ثابت میکند که می‌توانند بر دیگران اثر بگذارند و از مورد تنفر بودن تقریباً همان نتیجه را بگیرند که مورد محبت باشند».

عشق و اراده در این مورد خوانندگان را پذیرفتن مرحله‌ای همچنان مخاطره آمیزتر دعوت میکند و آن کاهش احساس بی‌خبری نسبت بخود بکمک آگاهی از سایه مرگ بر سر انسان و پذیرفتن آن است. از نظر May و اگرستانسیالیستها زندگی بریده متحرک کی از زمان است میان آنچه بوده و آنچه خواهد بود و بشر نیز پیوسته در حرکت است، محصول نیست بلکه جریانی است که تنها اظهار نظر قطعی نسبت بآن اینست که روزی پایان خواهد یافت. از نظر این مکتب اجتناب ناپذیر بودن مرگ و آگاهی از آن است که زندگی را توجیه می‌کند و اراده انسان را برای عمل و ابراز وجود از سواس و دودلیهای ناشی از بستگی زیاد با زندگی رهایی می‌بخشد.

May می‌نویسد: (۱) - Abraham Maslow کاملاً حق دارد که می‌گوید اگر انسان هیچگاه نمیرد و میدانست که نمیرد آنگاه آیا می‌توانست شدیداً عاشق شود؟

**زندانی خود** - درست همین‌جا است که تفکر اگرستانسیالیستی ظاهراً از شاخه اصلی جدا میشود. از نظر فروید بشر زندانی بیچاره گذشته خود است و تنها امیدی که در زمان حال داشته باشد یک نوع سازگاری با آن کار فرمایان سختگیر مصر است که فروید آنها را Super Ego «من برتر» Ego «خود» نامیده است. باینتر تیب هدف زندگی انطباق است و ناخوشنودی، اضطراب و گناه معمولاً حالات عاطفی و نشانه تلاش انسان در برابر آن نیروهای فعال و متضاد بشمار میرود.

۱- روانشناس و رئیس سابق انجمن روانشناسان آمریکا که هفته پیش درگذشت.

در حالیکه **May** معتقد است که انسان تنها در صورتی يك زندانی است که خود بخواهد و زندگی تنها حکم مقدری نیست که از جانب گذشته انسان صادر شده باشد، پذیرفتن این عقیده به معنی رهایی از محدودیت و نیل بیک خود آگاهی است که با وجود آن اضطراب، ناخشنودی و گناه الزاماً نشانه های ناسازگاری و عدم انطباق نمی باشند بلکه آنها را میتوان به حساب غرامت های غیر قابل اجتناب زندگی گذاشت. درمان اگزستانسیالیستی بر اهمیت حیاتی پذیرفتن درد همانطور که لذت مقبول واقع میشود تأکید میکند و در دولت راجون مرگ و زندگی مکمل هم میدانند. **May** می گوید تشویش شاید صرفاً ناشی از زندگی با آگاهی از مرگ باشد و ناخشنودی فقط بهای ابراز وجود و عمل اراده آزاد فرد باشد.

بهرتر است درمان اگزستانسیالیستی را تفسیری نواز تجزیه و تحلیل فرویدی بدانیم نه يك مکتب جدید در این روش کمتر بگذشته محض توجه میشود. البته **May** گذشته را «آنچه بوده است» (*Astate That Survives*) یعنی وضعی که پیش آمده است میدانند. اگزستانسیالیستها در مورد تعبیر عمومی عقده ادیب یعنی گناه و ترس ناشی از تمایل جنسی پسر به مادر نیز اختلاف نظر دارند. **may** و طرفدارانش معتقدند که تناقض در واقع نشان دهنده امتناع بشر از پذیرفتن واقعیت های وجود خود می باشد و با کنایه میپرسد: هنگامیکه «ادیپوس» باین واقعیت وحشتناک پی میبرد که بمادرش عشق ورزیده است چه میکند؟ او چشمان خود را در میآورد یعنی عضو بینائی نه جنس را.

### اشخاص و اشیاء

برخی از منتقدین اظهار می کنند که نظریه اگزستانسیالیسم تنها از نظر صوری با نظریه فروید متفاوت است و دیگران می گویند این نظریه تنها گنبدی است بر بنائی که فروید ساخته است. از نظر دکتر **Edith Jacobson** که متخصص تجزیه و تحلیل و از طرفداران ثابت قدم فروید (اهل نیو یورک) است مفهوم کامل روانشناسی «من» (که بیشتر با جریان های وجدان مربوط میشود) بهمان اندازه اراده انسان را مورد اهمیت قرار میدهد که اگزستانسیالیستها آنرا ساخته و پرداخته خود میدانند.

دکتر **Lco Rangell** رئیس انجمن روانکاوای بین المللی و استاد

روانپزشکی بالینی در U.C.L.A. میگوید: نمیتوان باسانی تشخیص داد که در این کتاب چه کسی سخن میگوید. may روانکاو - may اگرستانسیالیست یا may بعنوان یک دانشمند الهیات. این اظهار نظر کاملاً صحیح است چون may در این کتاب از زبان همه نامبردگان صحبت می کند و گذشته از آن او در هر سه مکتب فوق الذکر تعالیم یافته است.

**Rolle Reese may** که در شهر **Ada** در ایالت اهایو بدنیا آمده است زیر نظر «آلفرد آلدرد» که از مریدان مکتب فروید است به مطالعه در زمینه روانکاوی پرداخت و بعلاوه در هلند و یونان در رشته هنرها تحصیل کرد. دو سال پس از ۱۹۳۰ و پس از مراجعت از اروپا به عضویت اتحادیه آموزشگاه روانیون نیویورک درآمد البته او مدت کمی در یک جمعیت مذهبی در نیوجرسی خدمت کرد. سالها تیکه او بعنوان یک بیمار مسلول گذراند گذشته متنوع او را در نظرش مشخص کرد و آنگاه در حالیکه سایه مرگ بر سر داشت به چیزی پی برد که آنرا رابطه واقعی مرگ با اراده بشر دانست.

آنچه او از آن زمان همیشه اظهار کرده اینست که اشیاء و امور بر اشخاص مقدر نمیشوند بلکه اشخاص هستند که آنها را مقدر میسازند و محدودیت های انسان را انکار نمی کند امامی گوید در چهار چوب محدودیت هایش از آنچه اغلب مردم تصور می کنند آزادی جنبش و حرکت وجود دارد. همه چیز حتی بی عاطفگی یک عمل اراده بشمار می آید. او مینویسد «من نمیتوانم در این لحظه چیزی بنگرم بدون آنکه از نگاه کردن به چیز دیگری چشم ببوشم» و بلبه گفتن در یک لحظه بدین معنی است که باید در مورد چیز دیگری نه بگوئیم، و این مثالی است از اینکه تضاد از ذات وجدان سرچشمه میگیرد. همانطور که گفته شد از نظر may تضاد حتی در ذات اراده نیز وجود دارد و عمل اراده بدون تضاد ممکن نیست.

عمل کردن از فقط زنده بودن، اندیشیدن از احساس کردن و تسلیم بی عاطفگی شدن از ایستادگی در برابر آن آسان تر است. عمل اراده انسان باونه آغاز میشود. این «نه» اعتراض فرد به جهانی است که هرگز ساخته و پرداخته او نیست و ابزار وجود او از طریق کوشش برای نوسازی و دگر سازی جهان است. در جای دیگر میگوید بنظر من حق با داستایوسکی بود که میگفت این من هستم و جهان لعنتی برود به جهنم، یعنی هر انسان باید نقطه اتکائی در برابر فرهنگ اجتماع داشته باشد.